

سُورَةُ ص ۳۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام یگانه خدای جهان که بخشایش و مهر او بی‌کران
ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ

﴿۱﴾

اولین آیه ز رمزی گشته یاد که اشاره می‌کند بر حرفِ صاد
و قسم بادا! به قرآنِ کریم که بودِ اندرز و پند بهرِ سلیم
بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ

﴿۲﴾

آری! آنان که به ایزد کافرند دائماً با حق ستیزه می‌کنند
كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَوْ لَا حِينَ مَنَاصٍ

﴿۳﴾

در قرونِ ماضی کردیم نیز تباه جمله اقوامی که رفتند اشتباه
استغاثه می‌نمودندی ز جان چون عذاب نازل شدی از بهرشان
وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ

﴿۴﴾

در شگفت گشتند آن نابخردان که بیامد یک رسول از بینشان
پس بگفتند کافران از روی کین او بود جادوگری کذاب به دین
أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ



می‌نماید جایگزین چندین اله؟ که بوند بر ما خدایان و پناه
منحصر بر یک خدای واحدش؟ هان، عجب بادا! بدین سان منطوقش
وَأَنْطَلِقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ



مہتران قوم گفتند استوار که بمانید بر خدایان پایدار
سوی بت‌ها بر سپاس و بندگی هست مراد جمع ما در زندگی
مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ



گوش ما نشنیده این‌سان برملا هم ز دین آخرین این ادعا
این نباشد جز دروغی بافته این‌چنین دین بهر ما او ساخته
أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِي بَلْ لَّمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ



آمده آیات فرود بر سوی او؟ جای مہترهای قوم، باآبرو؟
شک بورزند این‌چنین نابخردان هم ز وحی و جملگی آیاتمان
بل، هنوز مزه نکردند غافلان از عذابی که بود قهری گران
أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ

نزد ایشان است در حدّ کمال؟ گنج رحمت از خدایت ذوالجلال؟
 آن خداوندِ عزیز، صاحبِ کرم او که وهّاب است و بخشد لاجرم
 أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ

یا که مُلکِ این زمین و آسمان و هر آنچه باشد اندر بینشان
 در یدِ آنان بود که کافرند؟ پس بشاید تا به عرش بالا روند؟
 جُنْدٌ مَّا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِّنَ الْأَحْزَابِ

این قشونِ بس حقیر و این سپاه هست مغلوب و بگردیده تباه
 كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ

کرده تکذیبِ رسالت بالوضوح در گذشته، عده‌ای از قوم نوح
 همچنین نیز مردمانِ قومِ عاد مقتدرِ فرعون و جمعِ بدنهاد
 وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ۚ أُولَٰئِكَ الْأَحْزَابُ

قومِ لوط و هم ثمودِ بس لعین همچنین اصحابِ آیکه اجمعین
 که همه داشتند لشکر و سپاه غرقه بودند جملگی اندر گناه
 إِنَّ كُلَّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ

هیچ کاری را نکردند این خسان جز به تکذیب آورند پیغمبران
گشت لازم بهرشان سنگین عذاب بر سزای کار خود بینند عقاب
وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِنْ فَوْاقِ

انتظاری مُهلک است بر کافران تا رسد یک صیحه‌ای از آسمان
ترک کنند با خواری و ذلت، جهان نیست بازگشتی بر آن ناباوران
وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَآ قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ

جمله با طعنه بگویند، کردگار! زان عذاب تعجیل نما در روزگار
ده به دستِ ما کنون حکمِ عقاب قبل از آنکه سر رسد روزِ حساب
إِصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ

صبر بنما، ای رسول! بر طعنه‌ها هم زِ داوودِ نبی یادی نما
بنده‌ای می‌بود از ما بس قوی دائماً اندر انابه بود همی
إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ

ما مُسَخَّر کرده بر او کوه‌ها که بیوید او جبال و راه‌ها
تا کنند همراهی‌اش هر صبح و شام چون بیارد او زِ ایزد ذکر و نام
وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ

رام نمودیم بهر او جمله طیور دورِ او حلقه زده اندر حضور
 همنوایی کرده با آوای او جمله بر حمد و ثنا و ذکرِ هو
 وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ

داده بر او قدرتِ فرماندهی ملکتی باعزت و شاهنشهی
 هم بشد فصلُالخطاب را مستحق تا تمایز او دهد باطل ز حق
 ﴿٥﴾ وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ

ای رسول! بر تو رسید آن داستان؟ آن دو خصم چون آمدند بر آستان؟
 بر سرِ محرابِ داوود آمدند آن زمانی که به بام او شدند
 إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ ۖ قَالُوا لَا تَخَفْ ۖ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ

گشت داوود مضطرب، بی‌اختیار چون که کار هر دو بود بی‌اعتبار
 هر دو گفتند که مترس، داوودِ راد! دشمنیم ما هر دو با هم بس زیاد
 ما نمودیم بهر یکدیگر ستم زین سبب خواهیم بگردی تو حکم
 حکمی بنما نه به جور، بلکه بحق که بود بر عدل و داد آن منطبق
 هم دلالت کن تو ما را راهِ راست سهمِ هر یک را بدون کم و کاست

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ

این بود من را برادر، هست خویش هر دوتایی مالکیم صد رأس میش
 من یکی دارم، بقیه مال اوست نود و نه میش سهم شیر و پوست
 این یکی را هم بگوید واگذار آمرانه با خطابی غره‌وار

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ ۖ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ
 بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ ۖ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ
 وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾

﴿٢٤﴾

گفت داوود، بر تو آورده ستم از شریکان می‌رسد گاهی ملال
 جز کسان که مؤمنند و نیک‌کار از شریکان می‌رسد گاهی ملال
 ظن بُرد داوود کز ماست امتحان لیک قلیلند این گروه در روزگار
 عفو و آمرزش به حال اعتذار پس طلب کرد از خداوند جهان
 با تواضع رفت به سوی کردگار

فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ ۖ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ

﴿٢٥﴾

عفو نمودیمش ز این‌سان گفتمان آنچه بنموده قضاوت آن زمان
 نزد ما باشد عزیز او بی‌حساب منزلت دارد و هم حُسنِ مآب

يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ
 عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ

﴿٢٦﴾

حُکم دادیم بر تو داوود! این‌چنین از سوی ما شو خلیفه بر زمین
 کن قضاوت بین مردم روی حق و نکن حق را به نفست منطبق
 که تو را گمره بسازد نفسِ دون می‌شوی از راه حق تو واژگون

آن کسان کز راهِ حق گمره شوند از حسابِ آخرت نیز غافلند
 پس بود از بهر ایشان بدِ عقاب موقعِ حشر، اندر آن روز حساب
 وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
 مِنَ النَّارِ

﴿۲۷﴾

ما نکردیم خلق زمین و آسمان و هر آنچه باشد اندر آن میان
 باطل و بازیچه می‌باشد بسی این گمان از کافران باشد همی
 وای! بر احوال این ناباوران آتش دوزخ بود مأوایشان
 أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ

﴿۲۸﴾

ما بگردانیم یکسان بندگان؟ آن گروه صالح و شایستگان
 با تبه‌کارانِ فاسد در زمین می‌شوند اندر تساوی اجمعین؟
 متّقین اندر جزای یومِ دین بوده آیا چون گروه فاسقین؟
 كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ

﴿۲۹﴾

ما فرستادیم به سوی تو متین این کتاب بس مبارک و مبین
 تا کنند اندیشه در آیات آن صاحبان عقل ز جمع بندگان
 وَوَهَبْنَا لِداوودَ سُلَيْمَانَ ۚ نَعْمَ الْعَبْدُ ۚ إِنَّهُ أَوَّابٌ

﴿۳۰﴾

ما عطا کردیم به داوودِ نبی نیک فرزندی سلیمان نام همی

می نمود آنگه سلیمان با خضوع سوی ما می داشت دائم او رجوع
إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ

﴿۳۱﴾

یاد آور، زانچه بر او شد عطا در غروب، اسبهای نیکو، پُر بها
فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ

﴿۳۲﴾

او بگفت، وای اکنون حُبّ مال کرد غافل از خدایم بالمآل
من نکردم یاد، آن اذکارِ ناب تا بشد خورشید در زیرِ حجاب
رُدُّوْهَا عَلَيَّ طَفِيقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ

﴿۳۳﴾

گفت، بازآرید ز ره شمسِ سما تا نمازم را بیارم من به جا
هم به پا و گردن او دستی کشید مسح بنمود و سپاسِ حق مزید
وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ

﴿۳۴﴾

ما سلیمان را نمودیم امتحان کالبدی انداختیم بر تخت آن
کرد سلیمان استغاثه بر اله تا خدا بر او کند هموار، راه
قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

﴿۳۵﴾

گفت او در حالتی پراضطرار بگذر از من ذاتِ پاکِ کردگارا!
 ده مرا آن سلطنت ای ذوالمنن! تا مثالش کس نبیند بعدِ من
 که تویی بخشنده و هم کارساز گر بخواهی می‌شود ابواب باز

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ

﴿۳۶﴾

باد را از بهرِ او کردیم رام تا رود آرام و تحتِ امر، مدام
 وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ

﴿۳۷﴾

رام کردیم بهرِ او ما جَنِّیان بر بناسازی و غَوَّاصی چنان
 وَآخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ

﴿۳۸﴾

بر شیاطینِ دگر او شد امیر با غُل و زنجیر کرد ایشان اسیر
 هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

﴿۳۹﴾

این‌چنین نعمات، اعطایی ماست حشمت و هم عزّت از ذاتِ خداست
 هر که را خواهی عطا کن بی‌حساب گر نخواهی و نبخشی هست صواب
 وَإِنَّا لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنُ مَآبٍ

﴿۴۰﴾

نزدِ ما او هست بسیار ارجمند منزلت‌دار و به آخر سربلند
وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ

﴿۴۱﴾

عبدمان ایوب را نیز یاد آر عرض کرد ای ذاتِ پاکِ کردگارا!
می‌دهد ابلیسِ دون، من را عذاب رنج و آزارش بگشته بی‌حساب
أَرْكُضُ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ

﴿۴۲﴾

امر کردیم بر زمین می‌کوب پای زیر پا پیدا شود چشمه‌سرای
غسلی بنما اندر آن با آب و تاب هم بنوش از آن شرابِ سرد و ناب
وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِّأُولَى الْأَلْبَابِ

﴿۴۳﴾

آنچه داده بود ز دست، اهل و عیال بازگرداندیم به او بیش در وصال
تا شود در حقّ او لطفی گران هم بگیرند درس و پندی عاقلان
وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ ۖ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا ۖ نِعْمَ الْعَبْدُ ۖ إِنَّهُ أَوَّابٌ

﴿۴۴﴾

امر کردیم از علف ساز دسته‌ای تا به جای آری تو عهدِ بسته‌ای
ضربه بر بانو بزن با آن گیاه تا نگردد نقض، عهدت با اله
ما بیافتیم صابر آن مردِ نکو داشت توجه دائماً بر ذکرِ هو
وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ

﴿۴۵﴾

از عبادم یاد نما، ای عقلِ کل! ابرهیم، اسحق و یعقوب آن رسل
 که همه بودند صاحب اقتدار داشته بینش در ره پروردگار
 إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ

﴿۴۶﴾

دادیم ایشان را خلوص و معرفت یادِ دائم از سرای آخرت
 وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ

﴿۴۷﴾

نزد ما هستند این نیک‌خصلتان بندگانِ خاص و هم بگزیدگان
 وَادْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ ۖ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ

﴿۴۸﴾

یادِ اسماعیل نما و بعد یسع همچنین ذوالکفل، آن اهلِ ورع
 برگزیده جمله گشتند در جهان نامشان نیکو بماند جاودان
 هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّا لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنٌ مَّآبٍ

﴿۴۹﴾

این‌چنین آیات هست اندرز و پند متقی، هست جایگاهش ارجمند
 جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ

﴿۵۰﴾

باغِ فردوس در گشاید بهرشان جنتِ عدن می‌شود مأوایشان
 مُتَكِنِينَ فِيهَا يُدْعَوْنَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَّابٍ

﴿۵۱﴾

متکی گردند بر تختی کبیر میوه بسیار و شراب اندر سریر
وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثْرَابٌ

﴿۵۲﴾

دور ایشان گرد آیند حوریان بامحبت، باحیا و هم جوان
هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ

﴿۵۳﴾

این همانست، وعده‌ی روز حساب که خداوند گفته بود اندر کتاب
إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ تَفَادٍ

﴿۵۴﴾

این همان رزقی که باشد جاودان روزی دائم که پایان نیست بر آن
هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ

﴿۵۵﴾

این چنین است، از برای طاغیان بدترین منزلگه آیند جاودان
جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ

﴿۵۶﴾

جمع آیند در جهنم از گناه بد بود از بهر ایشان جایگاه
هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ

هست عَفِنِ اینجا و باشد بد وثاق هم بنوشند از حَمِيم و از غَسَاق
وَأَخْرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ

بس عذاب‌های دگر در آن مکان نوع‌های مختلف هست شکلِ آن
هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ

این گروه که با شمایند رهروان هست جهنّم با شما مأوایشان
حال و احوالاتشان می‌باد بد! آتشِ سوزان فراگیر است ابد
قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مَتَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ

در جواب گویند نیز آن پیروان بلکه بادا! بدتر از بد، حالتان
پیشقدم بر سوی آتش گشته‌اید جایتان در قعر دوزخ شد پدید
قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ

باز گویند، ای خدا! آن کس که بُرد ما را بر سوی کفرانِ خویش
پیش
کن مضاعف بهر او اینک عذاب که نمود ما را مُحِق بر این عِقَاب
وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ

این چنین پرسند از هم ناریان ما نمی بینیم چرا آن مردمان؟
 که شمردیم پست ایشان در جهان لیک نبوده بر حق این گونه گمان
 اتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ

می نمودیم جملگی را ریشخند نیستند آیا به آتش در گزند؟
 یا بود از چشم ما این سان خطای که نبینیم هیچ کدام را هیچ جای
 إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ

پس بدانید که به تحقیق اهلِ نار این چنین گویند سخن با اضطرار
 قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ ۖ وَمَا مِنِّ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

گو، نباشم مردمان! من غیر از این بر شما یک ناصحی از ربِّ دین
 غیر الله نیست خدایی بهر تان واحد و یکتاست او اندر جهان
 رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ

خالق آن آسمان ها، هم زمین و هر آنچه بینشان هست اجمعین
 آن عزیز و مقتدر اندر جهان هست غفار و بود او مهربان
 قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ

گو رسولا! آن خبر باشد کبیر بس عظیم و امری اعلا و خطیر
 أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ

روی بگردانید، ولیکن بی‌اثر معترض هستید بر آن اعلا خبر
 مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

من نداشتم علم از نیکی و عیب زان جدل‌ها در ملاء اعلیٰ و غیب
 إِنَّ يُوْحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

سوی من نازل نگشته وحیِ هو جز مگر هشدار دهم بر خلقِ او
 إِذْ قَالَ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ

گفت آنکه کردگارت بر ملک آفرینم آدم از خاک در فَلَک
 فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ

تا نمودیم خلقتش کامل و تام هم دمیدیم روحِ خود در او تمام

امر کردیم بر ملک که اجمعین سجده آرید سوی آدم از جبین
فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

﴿۷۳﴾

سجده کردندش ملائک نیز تمام سرّ آدم بود و از یزدان پیام
إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

﴿۷۴﴾

غیر شیطان که نیاورد او سجود گشت کافر چون بگردید او حسود
قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي ۖ اسْتَكَبَرْتَ ۖ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ

﴿۷۵﴾

گفت ای ابلیس! چه گشت مانع تو که به جای آری همی امر مرا؟
را؟
تو نیاوردی سجود بر آدمی آنچه با دستان خود من ساختمی
داری استکبار و نخوت بس گران؟ یا که اعلیٰ بینی خود از دیگران؟
قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

﴿۷۶﴾

گفت، مسلّم من از او والاترم خود ز آتش تو نمودی خلقتم
کردی خلقت آدمی از تیره خاک که نباشد بی غش و سوزان و پاک
قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ

﴿۷۷﴾

گفت، خارج شو، برون رو از حرم که تویی رانده شده از محضرم
وَإِنْ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

﴿۷۸﴾

لعنت ما بر تو می‌بادا یقین! تا به وقتی که رسد آن یومِ دین
قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

﴿۷۹﴾

عرضه داشت، دارم مراد و نیتی پس بده تا حشر بر من مهلتی
قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ

﴿۸۰﴾

ذات ایزد گفت دهم من مهلتی تا به یومِ دین تو داری فرصتی
إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

﴿۸۱﴾

تا به هنگامی که مهلت منتهاست وقت آن معلوم اندر نزد ماست
قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

﴿۸۲﴾

گفت، پس بر عزّت ذاتِ اله! می‌نمایم جمله آدم گم ز راه
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ

﴿۸۳﴾

جز عبادِ تو که باشند بس نکو چون که مخلص، صادقند و راستگو
قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ

﴿۸۴﴾

کردگار فرمود، قسم بر ذاتِ حق که حقیقت هست از من هر نسق
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ

﴿۸۵﴾

از تو و از پیروانت در زمین پر کنم دوزخ ز جمله اجمعیان
قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ

﴿۸۶﴾

ای رسول! بر امتت ده این پیام کز شما مزدی نخواهم، والسلام
حکم من باشد ز ذاتِ کردگار نیست تعارف یا تظاهر برقرار
إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

﴿۸۷﴾

نیست به قرآنِ کریم و ارجمند جز هدایت، پر ز اندرزا و پند
وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأُ بَعْدَ حِينٍ

﴿۸۸﴾

این خبر را نیز بفهمید بعد از این یعنی اندر وقت موت و یومِ دین